یادکردی از فرماندهان شهید در ماه پایانی سال

اسپندهای اسفند

مرجان قندی
خبرنگار

ماه پایانی سال با نام شخصیت‌هایی همراه است که در تاریخ دفاع مقدس علاوه برنخبگی درهدایت عملیات‌های بزرگ، وجوه انسانی والایی از خود به نمایش گذاشتند و از همین رو تا سطح اسطوره‌های حماسی جلوه کرده و با ادبیاتی ستایشگرانه از آنان یاد می‌شود. تا آنجا که مورخان و صاحبان قلم و اندیشه نیز در مراجعه به چنین چهره‌هایی، آنان را فراتر از ساحت‌های مادی و واجد ارزش‌های ممتاز یافته‌اند؛ به گونه‌ای که بر برجسته بودن آنان اذعان داشته و نتوانستند اسطورگی آنان را نادیده بگیرند. جنگ، از جمله عملیات‌های بزرگ، بستر شناسایی و معرفی چنین چهره‌هایی به تاریخ بوده و جامعه در طول ۸ سال دفاع مقدس با بسیاری از آنان آشنا و محشور بوده است.

دو عملیات بزرگ، دشوار و متفاوت «خیبر»(۳ الی ۲۲ اسفند ۱۳۶۲) با هدف عبور از هور و تهدید بصره از شمال؛ «بدر»(۲۰ الی ۲۶ اسفند ۱۳۶۳) با هدف قطع جاده بصره - العماره و تهدید بصره از شمال، که نیاز به ایثار و فداکاری فراتر از توان و ظرفیت معمول داشت، زمینه را برای بروز و خلق حماسه‌هایی جاودان فراهم آورد که در نتیجه آنها سرداران بزرگ و خوش نامی همچون محمد ابراهیم همت فرمانده لشکر خط شکن محمد رسول‌الله(ص)، اکبر زجاجی قائم مقام این لشکر، حمید باکری قائم مقام لشکر خط‌شکن ۳۱ عاشورا، مرتضی یاغچیان، معاون لشکر عاشورا، حسن غازی فرمانده توپخانه قرارگاه کربلا و بهروز غلامی فرمانده تیپ امام حسن در کنار تعداد زیادی از فرماندهان گردان‌ها ازجمله ۷فرمانده گردان لشکر علی بن ابیطالب به‌همراه حدود ۱۸۰۰رزمنده جان برکف شهید و ۱۵ هزار نفر نیز مجروح شدند.

درعملیات بدر هم فرمانده اسطوره‌ای لشکر ۳۱ عاشورا آقا مهدی باکری و دونفر از فرماندهان - کاظم نجفی رستگار(فرمانده سابق لشکر ۱۰ سید الشهدا) و حسن بهمنی(فرمانده سابق عملیات لشکر ۱۰ سیدالشهدا) - که در اعتراض به شیوه‌های عملیاتی که از آن با عنوان «جنگ گوشت با تانک» یاد می‌کردند و در کسوت نیروی عادی در عملیات شرکت داشتند، در کنارعبدالحسین برونسی فرمانده تیپ ۱۸ جواد الائمه(ع)، عباس کریمی فرمانده لشکر ۲۷ محمدرسول‌الله(ص)، ولی‌الله چراغچی مسجدی قائم مقام فرمانده لشکر ۵ نصر، محمود ستوده قائم مقام فرمانده لشکر ۳۳ المهدی(عج)، یوسف سجودی فرمانده تیپ سوم لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب(ع)، علی تجلایی قائم مقام فرمانده قرارگاه ظفر و فرمانده طرح و عملیات قرارگاه خاتم الانبیاء(ص) و ابراهیم جعفرزاده فرمانده تیپ ۱۸ الغدیربه همراه ۱۵ هزار رزمنده و تعدادی از فرماندهان میانی به شهادت رسیدند. نوجوان پهلوان سعید طوقانی که در سال‌های قبل و اوایل انقلاب، با وجود سن کم از نامداران ورزش باستانی به‌شمار می‌رفت در این عملیات به شهادت رسید.

■ **ویژگی‌های عملیات خیبر**

عملیات خیبر با هدف استقرار نیروهای خودی در نزدیکی دروازه‌های شمالی بصره، دومین شهرعراق و تهدید آن طراحی و به اجرا درآمد. تدارک بیش از ۲۰۰ گردان رزمی و ۵۰۰ قایق تندرو برای عبور از آب‌های هور، همچنین طرح ریزی عملیات در نهایت اختفا و انتقال بخشی از نیروها توسط بالگردهای ارتش از جمله ویژگی‌های این عملیات بشمار می‌روند. این عملیات به‌طور کلی با سایر عملیات‌ها، هم در طرح ریزی، هم درانتخاب منطقه عملیاتی و هم در شیوه‌های جنگی تفاوت داشته وبا ابتکارات بسیاری همراه بود. یگان‌های پیاده سپاه برای اجرای این عملیات ظرف دو ماه به یگان‌های آبی - خاکی تبدیل شدند وآموزش سکانی و پیشروی در آب دیدند. خلبانان بالگردهای ارتش نیز با وجود مجهز نبودن به دوربین دید در شب، درسطح پایین به پرواز درآمدند و ظرفیت جدیدی برای عملیات ایجاد کردند وبا اتکا به قوه ابتکار و خلاقیت فردی موانع بسیاری را از پیش پای فرماندهان و طراحان عملیات برداشتند. دلیل انتخاب منطقه هورالهویزه این بود که بعد از عملیات رمضان دشمن زمین را مسلح و پیشروی به سوی سنگرهایش را دشوار کرده بود. اما هور غیرقابل مسلح کردن بود از این‌رو هور با وجود مشکلات ساختاری برای عملیات انتخاب شد. البته فرماندهان ارتش به‌دلیل عدم امکان پشتیبانی از نیروهای خط شکن توسط آتشباری مؤثر، از ابتدا با اجرای این عملیات مخالف بودند، از این‌رو سپاه مسئولیت اجرای آن را برعهده گرفت. این طرح دشمن را با قدرت ایمان، تفکر خلاق و ابتکار عمل رزمندگان ایرانی مواجه کرد. در این مقطع قدرت رزمی عراق نیز بالا رفته و در راستای تغییر ساختاری به توسعه کمی و کیفی ارتش خود پرداخته و استعداد نیروهایش را از ۱۵ لشکر به ۳۰ لشکر ارتقا داده بود.به همین نسبت نیزامکانات لجستیک یگان‌ها دوبرابر و کیفی‌تر شده بود.

با شروع عملیات، محدوده قرارگاه کربلا که جناح چپ منطقه را پوشش می‌داد، نتوانست موفق به عبور از موانع ایجاد شده توسط عراقی‌ها شود. اما یگان‌های تحت امر قرارگاه نجف بسرعت خود را به ساحل شرقی رودخانه دجله رسانده و اهداف از پیش تعیین شده را تأمین نمودند. به‌دلیل وجود انبوه نی در هور، دوسوم قایق‌ها از کار افتاده و تدارک و پشتیبانی رزمندگانی که موفق به خط شکنی شده بودند با مشکل مواجه و در نتیجه نگهداری وتثبیت آن در برابر پاتک‌های متوالی وسنگین دشمن غیرممکن شد و نیروهای عمل کننده به جزیره مجنون عقب نشینی کردند.پس از عقب نشینی یگان‌ها از شرق دجله تمام توان رزمندگان صرف حفظ جزیره مینو شد. همزمان ارتش عراق تمام توان خود را روی جزیره مجنون متمرکز کرد و با آتش تراش جزیره را شخم زد. با وجود این رزمندگان از آن دفاع کرده و با تقدیم شهدای بسیار آن را تثبیت و حفظ کردند. شهادت حماسی سردار شهید و مفقود الاثر حمید باکری در این مقطع اتفاق افتاد و موجب تأثر رزمندگان شد.

> به‌دلیل وجود انبوه نی در هور، دوسوم قایق‌ها از کار افتاده و تدارک و پشتیبانی رزمندگانی که موفق به خط شکنی شده بودند با مشکل مواجه و در نتیجه نگهداری وتثبیت آن در برابر پاتک‌های متوالی وسنگین دشمن غیرممکن شد و نیروهای عمل کننده به جزیره مجنون عقب نشینی کردند

■ **عملیات بدر در ادامه عملیات خیبر**

از ابتدای سال ۱۳۶۳ یک بار دیگر نگاه فرماندهان جهت اجرای عملیات به منطقه هور معطوف شد. تا ضمن تثبیت جزایر مجنون به‌عنوان یک عقبه مناسب بار دیگر به‌دنبال تأمین اهداف عملیات خیبر باشند. عملیات طرح‌ریزی و در اسفند ماه همان سال به اجرا درآمد. دلیل انتخاب این منطقه آشنایی رزمندگان با محیط و مشکلات هور بود. از سوی دیگر با در اختیار بودن جزایر مجنون امکان تدارک رزمندگان عملی‌تر بود. ضمن اینکه توان رزمی دشمن در این منطقه ضعیف بود. عملیات در منطقه محدودتری طرح‌ریزی و در نیمه دوم اسفند به اجرا درآمد. در عملیات بدر که ادامه عملیات خیبر بود نقش اول را سپاه برعهده داشت. دغدغه اصلی نیروها عبور از موانعی بود که دشمن در هور ایجاد کرده بود که این موانع توسط غواصان پشت سر نهاده شد و خط بدون تلفات شکسته شد. منطقه خشکی بین هور و رود دجله به تصرف رزمندگان ایرانی درآمد و نیروهای پیشرو لشکر ۳۱ عاشورا از دجله گذشته و خود را به غرب دجله رساندند. نیروهای لشکر عاشورا بیش از ۷۰ درصد اهداف را متصرف شده بودند که همزمان با پاتک سنگین دشمن، فرمانده رشید لشکر عاشورا به شهادت رسید و براثر آن روحیه نیروها تضعیف و از غرب دجله به شرق دجله عقب نشینی کردند. در این عملیات دشمن بعثی در حد گسترده‌ای از سلاح شیمیایی علیه رزمندگان ما استفاده کرد، به‌طوری که بر اثر ۷۷ بمب، ۲۳ راکت و ۶۳۹ گلوله شیمیایی ۲۲۳۱ نفر مصدوم و ۳۲ نفر در محل به شهادت رسیدند. نهایتاً عملیات گسترده بدر نیز با حضور وسیع یگان‌های سپاه و پشتیبانی آتشباری ارتش نتوانست به اهداف خود دست یابد. از این عملیات به‌عنوان تلخ ترین عملیات دوران جنگ تحمیلی یاد می‌شود.

به یاد شهید محمد ابراهیم همت، فرمانده لشکر ۲۷ محمد رسول الله(ص)

قامتی به بلندای تماشا

۱ برش

قامتی نه بلند و نه کوتاه و نسبتاً لاغر اما ورزیده، چشمانی درشت و گیرا، چهره‌ای نجیب و معصوم، ظاهر مردی بود که قهرش خواب را از دشمن و لطفش از دوست گرفته بود. محمد ابراهیم در شهرضا متولد و بزرگ شد. همانجا به مدرسه رفت. دیپلمش را که گرفت وارد دانشسرای اصفهان شد. فوق دیپلم را گرفت و به سربازی رفت و بعد از خدمت به شغل معلمی روی آورد. معلمی که کلاسش دوره فشرده‌ای از آموزش اصول عقاید و اخلاق، مبارزه و سیاست هم بود. دو سه سال بعد ۴۲ شاگرد که نه، مبارزانقلابی تربیت کرد که به اتفاق معلمشان اولین راهپیمایی و تظاهرات ضد رژیم را در شهرضا راه انداختند. در شهر دنبالش بودند تا دستگیرش کنند. وقتی مطمئن شد دستگیر شدنش قطعی است، تصمیم گرفت به فیروزآباد فارس برود. اما انقلاب زود پیروز شد و او زیاد در فیروزآباد نماند. اما او قرار نبود آرام بگیرد، در شهرضا همراه برادرها و چهار دوست دیگرش بنای تأسیس کمیته دفاع شهری شهرضا را گذاشتند.

کمیته‌ای برای تأمین امنیت شهر، اما کار ابراهیم با بقیه فرق داشت تا ۲ نیمه شب بیدار می‌ماند که جدیدترین اخبار انقلابی شهر را در روزنامه کوچکش که با پلی کپی چاپ می‌کرد، منتشر کند، یا آپارات کوچک و موتور برقش را پشت وانتی بگذارد و به روستاهای اطراف برود و فعالیت‌های عمرانی و ساخت و سازهای بچه‌های جهاد سازندگی را نشان دهد. هنوز دو سه ماهی از پیروزی انقلاب نگذشته بود که زمزمه‌های تجزیه طلبی و اقدامات ضد انقلاب داخلی از چهار گوشه کشور بلند شد. اول از همه غائله خلق عرب در خوزستان و کمی بعد خلق ترکمن در ترکمن صحرا و خلق بلوچ در سیستان و بلوچستان و سرآخر کردستان.

این شد که ابراهیم برای کمک به فرونشاندن غائله خلق عرب ،خودش راهی خوزستان و برادرش راهی کردستان شدند. سه ماه بعد که برادرش از پاوه به شهرضا برگشت، ابراهیم را با خود به کردستان برد. شهریور ماه ۱۳۵۹ که جنگ تحمیلی شروع شد، ابراهیم یکی از سه فرمانده نام‌آور خطه کردستان بود. دو فرمانده دیگر احمد متوسلیان و محمود شهبازی بودند که هر کدامشان جایی با ضد انقلاب و همزمان با ارتش بعث عراق درگیر بودند.

پنجم مهرماه ۱۳۶۰ عملیات ثامن الائمه در منطقه عملیاتی جنوب برای شکست محاصره آبادان انجام می‌شد. آن ایام این سه فرمانده در مکه میهمان خانه خدا بودند. ضیافتی که نقطه شروع پیوندی ناگسستنی میان این سه فرمانده شد و رشته این دوستی تا وقت شهادت پابرجا ماند. دو ماه بعد وقتی عملیات بزرگ طریق القدس در جنوب به پیروزی رسید و شهر بستان آزاد شد، محسن رضایی فرمانده سپاه تصمیم گرفت با توسعه سازمان رزم سپاه چند لشکر جدید به نیروهای سپاه اضافه کند. فرماندهان مختلف مأمور تشکیل تیپ‌های تازه شدند. در این میان در کردستان چشم محسن رضایی به این سه فرمانده جوان و سه یار صمیمی دوخته شده بود تا با انتخاب تعدادی از همرزمان‌شان و انتقال آنها از کردستان به جنوب، تیپی تازه را تشکیل دهند. حاج احمد شد فرمانده، شهید شهبازی جانشین و حاج همت رئیس ستاد تیپ تازه تأسیس ۲۷ حضرت رسول(ص) شد. در فاصله دو ماه دی تا اسفند ۶۰ ابراهیم همت در مقام رئیس ستاد تیپ تازه تشکیل ۲۷ محمد رسول الله(ص) تهران، همت از پادگان دوکوهه فضایی برای آمادگی جسمی و روحی بسیجیان تازه واردی ساخت که خود را برای عملیات بزرگ بعدی آماده می‌کردند. اما با نزدیک شدن عملیات دل همت هم برای شرکت در عملیات هوایی شد.

با موفقیت در عملیات فتح المبین وقت آن رسیده بود که ایران قدم بزرگش را برای رسیدن به خرمشهر بردارد. عملیات بزرگ بعدی عملیات بیت‌المقدس بود و طبق برنامه نظامیان ارتش و سپاه لشکر ۲۷ نقشی اساسی در این عملیات بر عهده داشت. در این هنگام محمود شهبازی و محسن وزوایی هر کدام مسئولیت فرماندهی یک محور اصلی عملیات را که به لشکر ۲۷ سپرده شده بود برعهده داشتند. بنابراین ابراهیم همت همزمان قائم مقام لشکر و مسئول ستاد آن بود. در نتیجه تمام تماس‌های بیسیم رزمندگان خط مقدم به قرارگاه به او ختم می‌شد. آزادی خرمشهر تنها آزادی یک شهر نبود، آزادی این شهر که صدام لقب کلید بصره به آن داده بود! نه فقط معادلات صدام و نظامیان بعثی که معادلات سیاسی و استراتژیک حامیان او در جنگ را هم به هم ریخت. تنها راه پیشروی حامیان غربی صدام برای نجات از مخمصه که به آن گرفتار شده بود، در تنگنا گذاشتن ایران با گسترش جبهه جنگ در چند جهت بود. اولین آنها لبنان بود. با ناکامی در اولین عملیات برون مرزی ایران که رمضان نام داشت، فرماندهان منطقه دیگری را برای انجام عملیات بعدی ایران انتخاب کردند. همت در نبود احمد متوسلیان و محمود شهبازی به تنهایی مسئولیت فرماندهی لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) را به عهده گرفت. همتی که حالا دیگر نه فقط یک فرمانده نظامی که مرادی بود که بر قلب یاران و مریدان منجی حکومت می‌کرد. گوهری که بسیجیان لشکر ۲۷ قدر کنار او بودن را خوب می‌دانستند.

بعد از آن همت بود و روزهایی از پس روزهای دیگر، از جبهه‌ای به جبهه‌ای دیگر و از این عملیات تا عملیات دیگر، از مسلم بن عقیل گرفته تا والفجر مقدماتی ۱ و ۴.

آن سوی اما دشمنی بود که روزبه‌روز با انواع سلاح و مهمات خارجی از شرق و غرب تجهیز می‌شد و این سوی یک دشت بزرگ به بزرگی فکه و بسیجیانی معصوم با سلاح‌هایی ابتدایی در شرایط تحریم و دست خالی، ولی هیچ یک از اینها به گزندگی زخم زبان‌هایی نبود که از مدعیان می‌شنید.

تا نوبت به عملیات خیبر رسید. عملیاتی در هورالهویزه، چند لشکر از رزمندگان با حمله از درون آب های هور خود را به جزایر مجنون شمالی و جنوبی و آن سو تربه جاده بغداد - العماره در عمق خاک دشمن رساندند. این سوتر قرار بود لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله(ص)هم از خشکی حمله و به نیروهای مستقر در جزیره که امکان پشتیبانی از آنها از درون هور وجود نداشت، دست بدهند. اما ارتش عراق که می‌دانست با رسیدن این دو گروه به هم عملاً باید شهر بصره و جنوب عراق را از دست رفته بداند در جنگ مرگ و زندگی با تمام قوا و با کمک سلاح‌های شیمیایی مقابل لشکر ۲۷ و لشکرهای حاضر در جزیره صف آرایی کرد.

حاج همت در مراسم حج سال ۶۰ و در طواف کعبه از صاحبخانه خواسته بود، در هوایی که امام در آن نفس نمی‌کشد نفس نکشد و اینکه نه اسیر شود و نه مجروح، وقتش که شد بی‌معطلی او را بپذیرد...! و حالا وقتش رسیده بود. همت عاشورایی جنگید و دیگر هیچ چیز برای فدا کردن نداشت و سرانجام به شرف شهادت نائل آمد.

به یاد مهدی باکری فرمانده لشکر ۳۱ عاشورای آذربایجان

از پی برادر

۲ برش

آن صورت لاغر و آن بدن نحیف و استخوانی را که می دیدی سخت بود باور کنی این همان کسی است که فرمانده سپاه آن همه از او می‌گفت و به کوه مانندش می‌کرد. اما خودش بود، با آن چشمان نافذ و مظلوم که بدون گفتن یک کلمه حرف صاحبش را لو می‌داد، چشم‌های فرمانده دلیر لشکر ۳۱ عاشورای آذربایجان، مهدی باکری.

مهدی پسر سوم خانواده باکری بود. سال ۱۳۳۳ در شهر میاندوآب به دنیا آمد. کودک بود که مادرش را از دست داد. بچه‌ها همگی درسخوان بودند بخصوص مهدی که معمولاً شاگرد اول بود. دبیرستانش را که تمام کرد رفت تهران تا کم‌کم خودش را برای امتحان کنکور آماده کند. آن زمان دو برادر بزرگترش علی و رضا در تهران زندگی می‌کردند.

علی که برادر بزرگتر بود، پنج سالی از فارغ‌التحصیلی‌اش می‌گذشت. او گرایش‌ها و مطالعات مذهبی داشت و چند سالی بود که در گروه‌ها و تشکلات مذهبی و مبارز فعالیت می‌کرد. در این شرایط بود که اندیشه‌های مهدی هم رشد کرد تا اینکه در شهریور سال ۵۰ با موج دستگیری‌های رژیم، علی نیز دستگیر شد. به فاصله چند روز رضا هم بازداشت شد. دادگاه نظامی علی باکری را به اعدام محکوم کرد و برای رضا حبس ابد بریدند. تا اینکه صبح ۳۰ فروردین سال ۵۱ علی در تهران اعدام شد. با این اتفاقات شرایط در ارومیه برای خانواده باکری سخت شد و مهدی خیلی از ارتباطات سابقش را از دست داد. مهدی در کنکور سال ۵۲ پذیرفته شد. همزمان با تحصیل در دانشگاه به فعالیت مبارزاتی نیز مشغول شد. انقلاب که پیروز شد مهدی به ارومیه برگشت و جزو شورایی شد که قرار بود سپاه پاسداران ارومیه را تشکیل دهند. مشغله اصلی اش شده بود تشکیل سپاه، اما کمی بعد که حضور ضد انقلاب و منافقین در منطقه زیاد شد، بیشتر وقت مهدی و دوستانش صرف پاکسازی منطقه از آنها شد. مدتی بعد با تشکیل اولین شورای شهر ارومیه و حضور دوستان مهدی در شورای شهر باعث شد تا نام مهدی برای شهرداری ارومیه مطرح شود. تازه انقلاب پیروز شده بود و ساماندهی شهر کار ساده‌ای نبود، اما مهدی که هر خدمتی به انقلاب را تکلیف می‌دانست در همان زمان که شهردار شد هر کاری از دستش برمی‌آمد برای مردم انجام می‌داد. اواسط سال ۵۹ جنگ شروع شد. مهدی با برادرش حمید و دو سه نفر از دوستانش راهی آبادانی شدند که آن روزها خط مقدم جبهه بود. با هم در ایستگاه هفت آبادان با کمک یکسری از نیروهای بسیج یک خط پدافندی درست کرده بودند و در آنجا جانانه از شهر دفاع می‌کردند. آن روزها نیروهای مردمی با یک مشکل جدی روبه‌رو بودند و آن اینکه بنی صدر فرمانده کل قوا اعتقادی به حضور آنها در جبهه نداشت اما جدای از این مشکل که برای نیروهای مردمی و پاسدار عمومیت داشت مشکل دیگری هم بود که فقط مهدی و حمید را رنج می‌داد، اینکه عده‌ای ته دلشان به حمید و مهدی اعتماد نداشتند و معتقد بودند فقط افرادی می‌توانستند به جبهه بیایند که به اصطلاح تأیید صلاحیت شده باشند.

تا اینکه زمستان سال ۶۰ مهدی جانشین احمدکاظمی شد.آن روزها احمد داشت تیپ ۸ نجف اشرف را سازماندهی می‌کرد. مهدی کمک بسیاری در سازمان دادن تیپ احمد کرد. آذربایجان هنوز تیپ مستقلی نداشت و مهدی می‌توانست از نیروهای استان آذربایجان شرقی و غربی در قالب چند گردان برای تیپ جدید استفاده کند و البته که در تمام این مدت حمید هم کنارش بود.

عملیات فتح المبین اولین عملیات بزرگی بود که مهدی در آن حضور داشت. مأموریت او این بود که همراه با نیروهایش که چهار گردان بودند از محور ذلیجان عبور کنند و بعد از عبور از رمپ‌ها عقبه دشمن را در این ناحیه ببندند. حمید فرمانده گردان بود که در تنگه رقابیه عمل می‌کرد همین جا بود که فرماندهان رده بالا توانایی‌های مهدی و طرح‌ریزی‌های تاکتیکی و فرماندهی و اجرای عملیاتش را از نزدیک به چشم خود دیدند.

عملیات رمضان اولین عملیاتی بود که تیپ ۳۱ عاشورا به‌طور مستقل عمل کرد و یکی از سخت‌ترین محورها به این تیپ واگذار شد. در این عملیات یکی از گردان‌های تیپ محاصره شد اما کمی بعد با تدبیر بموقع مهدی این گردان از محاصره نجات پیدا کرد. از بدو تشکیل تیپ ۳۱ عاشورا، عملیاتی نبود که این تیپ در آن شرکت نداشته باشد. مهدی و تیپش همیشه برای انجام کارهای سخت پیشتاز بودند. در این دوران جنگ وارد دوره فرسایشی شده بود. دشمن تمام راه‌ها را بسته بود و عملیات‌های ایران به در بسته می‌خورد. این وقت‌ها فرماندهی جنگ فقط به داشتن تکنیک‌های نظامی و تاکتیک‌های رزمی نیست بلکه فرماندهی می‌طلبد که بتوانند به آن پناه ببرند. کسی که ناامیدی هایشان را به امید و تردیدهایشان را به یقین تبدیل کند. مهدی یک چنین آدمی بود، کسی که می‌توانست از لشکری ظاهراً ناکام در عملیات‌های والفجر مقدماتی و والفجر یک، لشکری پیروز در عملیات‌های والفجر۲ و والفجر ۴ بسازد و در آنها حمید را ببیند که چطور در رکاب برادرش دلاوری می‌کند. عملیات خیبر که شروع شد، لشکر ۳۱ عاشورا می‌بایست در کنار لشکر ۸ نجف به فرماندهی احمد کاظمی عملیات می‌کرد. آنجا بود که مهدی مسئولیت یکی از دو جزیره مجنون را به حمید سپرد. حمید معنی این مسئولیت را خوب می‌فهمید، می‌دانست از دست رفتن جزیره و محاصره شدن آن همه بسیجی یعنی چی... این شد که پاتک سنگین عراق روی جزیره و زدن نقطه نقطه جزیره با گلوله توپ و خمپاره هم نتوانست حمید را از جزیره جدا کند. هر چند جزیره جنوبی مجنون حفظ شد اما در آخر عملیات مهدی ماند و حمیدهایی که بین دو جزیره جا مانده بودند... زیر گلوله باران و پیشروی‌های دشمن، وقت تنگ بود اما می‌شد حمید را به عقب بیاورند اما فقط حمید!؟ و مهدی اهل تبعیض نبود و حمید در جزیره ماند.

یک سال بعد برای مهدی خیلی سخت گذشت. اگر گاهی از خدا طلب شهادت هم می‌کرد برای رضای خدا بود نه خلاص شدن از سختی ها. این را بارها به بچه‌ها از جمله احمد کاظمی گفته بود. اما داغ برنگشتن حمید چیز دیگری بود، یعنی می‌شد یک بار دیگر مجنون را دید؟ عملیات بدر این فرصت را به مهدی داد. مأموریت او و نیروهایش، عملیات در آن طرف دجله بود. با پاتک سنگین عراق دستور عقب نشینی از دجله صادر شد. بچه‌های لشکر آن طرف راهی برای برگشت نداشتند، از قرارگاه دستور داده بودند هر طور شده مهدی را برگردانند اما بی‌فایده بود، چون مهدی حرفش همان حرف سال پیش بود یا همه یا هیچ کس... گلوله‌ای که از راه رسید تکلیف همه را روشن کرد، هم فرماندهان قرارگاه را و هم مهدی. پیکر مهدی را داخل یک قایق گذاشتند که به عقب برگردانند اما خمپاره بعدی درست وسط قایق نشست. قایق با پیکر مهدی هزار تکه شد و با آب دجله به اقیانوس پیوست. کسی چه می‌داند شاید خودش این‌طور می‌خواست...